

«نقد و بررسی کلامی چهل مجلس»

جلیل مشیدی

یکی از منابعی که علاوه بر بحث‌های عارفانه، الهیات و اعتقادات کلامی شیخ علاءالدوله سمنانی را در بر دارد، ملفوظات اوست که «امیر اقبال شاه سجستانی» آن‌ها را در رساله «چهل مجلس» گردآورده است.

مجلس بیست و هشتم این رساله، با استناد به آیات و روایات، مطالبی دربارهٔ سهو انبیا و برخی مباحث کلامی دیگر آورده که نیازمند شرح و نقد هستند. از جمله آنها نمونه‌های متعددی است از آیات قرآن که اشاره‌ای به سهو و نسیان پیامبران دارد، به ایجاز تمام و بدون شرح آن چه اتفاق افتاده، آورده است تا اثبات نماید که:

«مردم می‌باید که غلو نکنند در اعتقاد، که غلو نیز نقصان است، همچنان که تقصیر، نقصان است. ولی را اعتقاد به ولایت باید کرد، نه به نبوت و نبی را اعتقاد به نبوت باید داشت، نه به الوهیت تا در هلاک نیفتد.»^(۱)

یعنی پیامبران هم ممکن است خطا کنند، امانه به عمد و اصرار، بلکه به سهو و نسیان. این اعتقاد شبیه نظر «ماتریدی» است:

«انّ الانبیا والرسل معصومون من الكبائر من الذنوب و الصغائر بطریق القصد اما الزلات فغير معصومين عنها و هو ما يقع من الذنوب عنهم خطأ أو نسياناً.»^(۲)

«اما آن چه انبیا را معصوم می‌گویند و اولیا را محفوظ، این نیست که از ایشان هیچ خطا نیاید، آخر چرا در آیات قرآن تفکر نمی‌کنند» و عصى آدم ربه فغوی»^(۳) نخوانده‌اند و در قصه داود علیه السلام «فاستغفر ربه و خرّ راكعاً و اناب»^(۴) ندیده‌اند. در قصه اوریسا مطالعه نکرده‌اند. «قال فعلتها و انا من الضالین»^(۵) در قصه موسی علیه السلام. «عفا لله عنک لم اذنت لهم»^(۶) در حق مصطفی علیه السلام، نشنیده‌اند.

معنی معصومی و محفوظی آن است که انبیا معصومند از آن که به قصد گناه کنند، آن چه ایشان را افتد به سهو و نسیان افتد و مأخوذ نباشند و بر ایشان نویسند و اولیا محفوظند از آن که مُصر باشند گناه بر گناه جمع کنند، چه حالی که از ایشان گناه صادر شود، حق تعالی ایشان را توفیق توبه و عذر خواستن معایب کرامت کند و آن را از جریده اعمال ایشان محو گرداند.

چون قیامت قائم گردد، زلّات انبیا را بر ایشان ننوشته باشند و مآثم اولیا را به انابت و توبه محو کرده باشند، معصوم و محفوظ برانگیخته شوند.»^(۷) با در نظر گرفتن اختلافات متکلمان و فقها درباره سهو و نسیان پیامبران و با تسامحی در باب آن چه شیخ علاءالدوله گفته است، با سیری در آرا و عقاید اهل سنت و امامیه به این نتیجه می‌توان رسید که اغلب فقهای اهل تسنن با استناد به احادیث کثیرالنقل، نسیان نبی را جایز شمرده‌اند و علمای امامیه نیز در نفی مطلق سهو از نبی، اجماع و اتفاق آرا نیافته‌اند، ولی به طور کلی، اجماع عالمان اسلام بر این است که اگر نسیان و سهوی وجود داشته به تبلیغ رسالت و ابلاغ وحی راه نیافته است.

سیوطی - از علمای اهل سنت - در الدر المنثور و ابن کثیر در تفسیر آیه ۱۰۶/بقره،^(۸) روایات زیادی درباره نسیان پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند. حتی

می‌گویند که فرمود: «انا بشرٌ انسی کما تنسون» (۹).

سید مرتضی، در تأویل لفظ نسیان که در برخی آیات قرآن آمده، در کتاب *تنزیه الانبیاء* می‌گوید: «... اگر نسیان را بر حقیقت هم بپذیریم (یعنی کلمه نسیان را به فراموشی ترجمه کنیم) باز هم باید پذیرفت که فراموشی در امر تشریح و ابلاغ رسالت و آن چه به تنفیر (درماندن مردم) انجامد، برای پیامبر روا نیست، اما خارج از این موارد، نسیان مانعی ندارد...»

همچنین محمدبن ولید استاد صدوق تا بدان جا پیش رفت که می‌گفت: نخستین قدم در راه غلو و گزافه آن است که کسی سهو را از پیامبر و امام نفی کند. شیخ صدوق هم از پیش‌گامان اعتقاد به این موضوع است. او می‌گوید که پیامبر در حالاتی با دیگران مشترک است، ولی حالاتی هم هست که به شخص وی اختصاص دارد، یکی از این حالات، تبلیغ وحی و ابلاغ رسالت است که سهو و نسیان در آن راه ندارد. غلبه خواب بر او، تنها ربوبیت را از او منتفی می‌سازد و وصف «لاتأخذہ سنۃ و لانوم» از اوصاف خدای حی و قیوم است. (۱۰)

طبرسی و ابوالفتوح رازی نیز همین نظر را تأیید می‌کنند و مجلسی هم اجماع علمای امامیه در نفی مطلق سهو از انبیا نمی‌یابد. (۱۱)

داستان غلبه خواب بر پیامبر که تأیید دیگری بر سهو نبی است و موجب قضای نماز بامداد ایشان شد، به نقل مورخان و محققان اهل سنت و امامیه بدین سان است:

در سال ششم یا هفتم هجرت، وقتی پیامبر اکرم به همراه عده‌ای از صحابه، از جنگ خیبر بازمی‌گشت تا نزدیکی‌های آخر شب راه پیمودند و چون خسته شدند و از راه ماندند، در بیابانی فرود آمدند. پیامبر (ص) پرسید: چه کسی مواظب دمیدن صبح خواهد بود؟ بلال داوطلب شد. همه خوابیدند و او بیدار ماند، اما پس از مدتی

بلال را هم خواب در بود. روز فرا رسید. نخستین کس رسول خدا(ص) بود که بیدار شد. دیگران را هم بیدار کرد و به بلال فرمود: «چه شگفت است خوابیدن تو» بلال پاسخ داد: «کسی خواب را بر من مسلط کرد که آن را بر شما هم چیره نمود.» پیامبر فرمود: تا یاران از آن زمین که در آن دچار چنین غفلتی شده بودند به جای دیگری روند. آن گاه به بلال فرمود تا اذان بگوید. در آغاز، دو رکعت نماز نافله صبح و از پس آن دو رکعت نماز صبح با ایشان بگزارد.

این داستان، کم و بیش به همین کیفیت در کتب عامه و خاصه، حتی در حدّ حدیث صحیح، نقل شده^(۱۲) و کمتر کسی آن را منافی عصمت انبیا یافته است. به هر حال، فراموش نکنیم که او بشری همانند سایر انسانها بود، بنابراین، چه بسا که در خواب همچون دیگر مردم بود و چه بسا که در این امور و فوت نماز، مصلحتی در کار بوده تا به قول صدوق رحمتی بر خلق باشد.

باری، با توجه به شواهدی که دیده می شود، می توان موضوع سهو و نسیان پیامبران را- تا حدی که مربوط به ابلاغ وحی و امثال آن نگردد، از شیخ علاءالدوله پذیرفت، امانکات دیگری در همین مجلس بیست و هشتم آمده که قابل تأمل بیشتری است؛ مثلاً در بیان خطای حضرت داود(ع) در حق اوریا^(۱۳) اگر آن طور که در برخی تواریخ و تفسیرها آمده، مدنظر او باشد، که مسأله از سهو گذشته و تعمدی شرمسارانه مطرح می شود و در نتیجه جدّاً با عصمت انبیا منافات دارد.

قصه داود(ع) با آیات ۱۷ تا ۲۹ سوره مبارک «ص» مربوط می شود. علامه طباطبایی(ره) ضمن تفسیر آیات، از کتاب عیون و اخبار رضا(ع)، در باب «مجلس رضا علیه السلام» نزد مأمون و مباحثه اش با «ارباب ملل و مقالات» نقل می کند که امام رضا(ع) از ابن جهم پرسید: بگو بینم پدران شما درباره داود چه گفته اند؟ ابن جهم گفت: می گویند او در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس به صورت مرغی

بسیار زیبا در برابرش ظاهر شد. پس داود نماز خود را شکست و برخاست تا آن مرغ را بگیرد.

مرغ پرید و بالای بام رفت. داود هم به دنبالش به بام رفت. مرغ داخل خانه اوریا شد و داود هم به دنبال او، ناگهان زنی زیبا دید که مشغول آب تنی است. داود عاشق زن شد و اتفاقاً همسر او یعنی اوریا را قبلاً به مأموریت جنگی روانه کرده بود، پس به امیر لشکر خود نامه نوشت که اوریا را جلوی میدان نبرد بفرست، امیر چنان کرد و اوریا کشته شد و داود با همسر وی ازدواج کرد. در این هنگام، حضرت رضا - علیه السلام - دست به پیشانی خود زد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» آیا به یکی از انبیای خدا نسبت می‌دهید که نماز را سبک شمرده و آن را شکست و به دنبال مرغ به خانه مردم درآمده و به زن مردم نگاه کرده و عاشق شده و شوهر او را عمداً به کشتن داده است؟

ابن جهم پرسید: یابن رسول الله، پس گناه داود در داستان دو خصم چه بود؟ فرمود: وای بر تو، خطای داود این بود که او در دل خود گمان کرد که خدا هیچ خلقی داناتر از او نیافریده. خدای تعالی برای تربیت و دور نگه داشتن او از عجب، دو فرشته نزد وی فرستاد تا از دیوار محرابش بالا روند، یکی گفت: این آقا نود و نه میش دارد و من یک میش، او می‌گوید این میش را هم باید به من بدهی. داود بدون این که نظر طرف مقابل را بپرسد یا از مدعی طلب شاهد کند، در قضاوت عجله کرد و حکم به ستمگری صاحب نود و نه میش نمود. خطای داود در همین بود که از رسم داوری تجاوز کرد.

آن‌گاه امام رضا(ع) درباره داستان داود با اوریا توضیح می‌دهند که: در عصر داود، حکم چنین بود که اگر شوهر زنی می‌مرد، دیگر حق نداشت شوهری اختیار کند. نخستین کسی که خداوند این حکم را برایش برداشت و اجازه داد تا با

زن شوی مرده ازدواج کند، داود(ع) بود که با همسر اوریا بعد از کشته شدنش و گذشتن عده، ازدواج کرد و این بر مردم آن روزگار گران آمده (۱۴) و این شایعات را برای او ساختند.

بنابراین، با تدقیق در تاریخ، معلوم می‌شود که این داستان، از روایات آمده در تورات گرفته شده و در زمرة اسرائیلیات است و نقل تورات از این هم شیعی‌تر و رسواتر است و آنهایی که این روایت را در منابع اسلامی داخل کرده‌اند، تا اندازه‌ای آن را تعدیل نموده‌اند.

سخن صاحب مجمع‌البیان چه نیکوست که می‌گوید: داستان عاشق شدن داود، سخنی است که هیچ تردیدی در فساد و بطلان آن نیست، برای این که نه تنها با عصمت پیامبران سازش ندارد، بلکه حتی با عدالت نیز منافات دارد. چه طور ممکن است انبیا که امین وحی خدا و سفیران میان خدا و بندگانش هستند، متصف به صفاتی باشند که اگر یک انسان معمولی متصف بدان باشد، دیگر شهادتش پذیرفته نمی‌شود و حالتی داشته باشند که مردم از شنیدن و پذیرفتن آن تنفر کنند؟ (۱۵) در ضمن، سخن از سهو و نسیان گذشته و شکل کاملاً عمدی دارد و این چیزی است که خود علاءالدوله سمنانی آن را منکر بود، ولی با کم‌توجهی در این موضوع، آن را خطای حضرت داود(ع) شمرده است.

همچنین، در بیان احتمال خطای پیامبران، آیه «و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القى الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقى الشیطان» (۱۶) را درباره پیامبر اکرم(ص) به اجمال تمام آورده، که آن هم قابل نقد و تأمل است. این آیه را برخی از مفسران و از جمله شیخ علاءالدوله ظاهراً با داستان «غرائیق العلی» مربوط دانسته‌اند.

داستان غرائیق از داستان‌هایی است که از طرف مخالفان دین اسلام ساخته

شده و حاکی از این است که پیغمبر اسلام بت‌های مشرکان را ستایش کرده است. طبری در این باره می‌نویسد: وقتی پیغمبر دید خویشاوندانش از او رو برگردانده و از وی دوری می‌کنند، آرزو کرد که خدا آیه‌ای بفرستد شاید به وسیله آن به خویشاوندانش نزدیک شود و با محبتی که به خانواده خود داشت، مایل بود این خشونت و دشمنی به نرمی و آشتی مبدل شود. نتیجه این آرزو و تلقین به نفس این شد که وقتی سوره نجم بر او نازل گشت و آن را در مجمع قریش خواند همین که به آیه «افرايتم اللات و العزی» (قرآن ۱۹/۵۳) رسید شیطان از خیال درونی پیغمبر سوء استفاده کرد و به زبان او گذاشت که در ستایش بت‌ها بگوید: تلک الغرائق العلی و ان شفاعتهن ترتضی؛ (آن‌ها بتان بزرگ‌اند، همانا میانجی‌گری آن‌ها پذیرفته است). قریش از ستایش خدایان خود خرسند گشتند و پذیرفتند. مسلمانان هم تصدیق کردند. همین که پیغمبر به سجده رسید و سوره را پایان داد مسلمانان و مشرکان همه سجده کردند. خبر سازش قریش با پیغمبر به حبشه رسید، دسته‌ای از آنان به مکه برگشتند و دسته‌ای باقی ماندند از آن سو جبریل بر پیغمبر نازل شد و گفت: چه کردی؟ آن چه خواندی من نیاوردم. سخنی گفتمی که خدا نگفته بود! پیغمبر سخت اندوهناک شد، و خدا برای آرامش خاطر وی این آیات را نازل کرد: «و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی الق الشیطان فی امنیته فینسخ اللہ ما یلق الشیطان ثم یحکم اللہ آیاته و اللہ علیم حکیم»؛ (پیش از تو پیغمبری نفرستادیم جز این که هر گاه آرزویی می‌کرد، شیطان در آن راه می‌یافت پس خدا آنچه را که شیطان القا می‌کند، نسخ و آیات خود را محکم می‌سازد و خدا دانا و حکیم است). (قرآن ۵۲/۲۲). و پس از آن برای ابطال قول شیطان: تلک الغرائق العلی... این آیات فرود آمد: «الکم الذکر و له الانثی تلک اذا قسمة ضیزی ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم...». (قرآن ۱۹/۵۳-۲۷). و به قولی این آیات بر پیغمبر نازل شد: «و ان کادوا

لیفتنونک عن الذی او حینا الیک لتفتری علینا غیره و اذا لاتخذوک خلیلاً» (قرآن ۷۳/۱۷). ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً اذاً لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لاتجد لک علینا نصیراً». (قرآن ۷۵/۱۷). ولی از همین آیات که ناقلان داستان ذکر کرده‌اند، معلوم می‌شود این داستان بی اساس است و افسانه‌ای بیش نیست، زیرا در آیه‌ای آمده: اگر تو را پابرجا ساخته و نگذاشته است به کافران متمایل شود و بت‌ها را بستايد. (۱۷)

همچنین، علامه طباطبایی گوید: «ادله قاطعی که گواه بر عصمت پیامبر است، متن این روایت را تکذیب می‌کند، هر چند که سندش صحیح باشد... علاوه بر این که این روایت، شنیع‌ترین مراحل جهل را به پیامبر نسبت می‌دهد، برای این که به او نسبت می‌دهد که نمی‌دانسته که جمله‌ی «تلك الغرائق العلی...» کلام خدا نیست و جبریل آن را نیاورده و نمی‌دانسته که این کلام کفر صریح، و موجب ارتداد از دین است، تازه این نادانی‌اش آن قدر ادامه یافته تا سوره تمام شده، سجده آخر آن را به جا آورده، باز هم متوجه خطای خود نشد، تا جبریل نازل شده، دوباره سوره را بر او عرضه کرده و این دو جمله کفرآمیز را هم جزو سوره خوانده، آن وقت جبریل گفته: من این دو جمله را نمی‌شناسم و آن را نازل نکرده‌ام، و نظایر این کفر را برای همه انبیا و مرسلین اثبات نموده است.

از همین جا روشن می‌شود، توجیه و عذری که بعضی به منظور دفاع از حدیث درست کرده‌اند، باطل و عذری بدتر از گناه است و آن این است که این جمله از آن حضرت سبق لسانی بوده، و شیطان در او تصرفی کرده، که در نتیجه دچار این اشتباه شده، برای این که نه متن حدیث این را می‌گوید، و نه دلیل عصمت چنین خطایی را برای انبیا جایز می‌داند.

و دیگر این که اگر چنین تصرفی برای شیطان امکان‌پذیر باشد، که در زبان

رسول خدا(ص) تصرف کرده، یک آیه و یا دو آیه غیر قرآنی به عنوان قرآن به زبان او جاری سازد، دیگر اعتمادی در کلام الهی باقی نمی ماند، چون ممکن است کسی احتمال دهد بعضی از آیات قرآن از همان تصرفات بوده باشد، و رسول خدا(ص) - آن طور که داستان غرانیق می گوید - آن آیات را قرآن پنداشته، آیه «و ما ارسلنا...» کاشف دروغ بودن یکی از آنها یعنی همان قصه غرانیق و روپوش بقیه آنها باشد. و یا احتمال دهد که اصلاً داستان غرانیق کلام خدا باشد، و آیه «و ما ارسلنا...» و هر آیه دیگری که منافی با بت پرستی است از القائنات شیطان باشد و بخواهد با آیه نام برده که داستان غرانیق را باطل می کند، بر روی بسیاری از آیات که در حقیقت، القائنات شیطانی فرض شده روپوش بگذارد، با این احتمال، از هر جهت، اعتماد و وثوق به کتاب خدا از بین می رود و رسالت و دعوت نبوت به کلی لغو می شود، و ساحت مقدس حق تعالی منزّه از آن است.»^(۱۸)

بنابراین، عدم دقت نظر شیخ علاءالدوله سمنانی در تبیین آیات مربوط به عصمت انبیا و به اجمال برگزار نمودن آن، قابل انتقاد جدی است، زیرا در مجلس سی و نهم آورده است که:

«اما هرگز هیچ مرشد را به این صفت نداشته است حق، که گناه کند و باز خواست نبیند، چه مرشد می باید که از ذنوب محترز باشد تا متابعت او روا باشد، هر چند که معصوم نبود.»^(۱۹)

منابع و مأخذ:

- ۱- چهل مجلس یا رساله اقبالیه، رکن الدین علاءالدوله سمنانی، تصحیح نجیب مایل هروی، انتشارات ادیب، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۹۴.
- ۲- ر.ک. کتاب اصول الدین، محمدالبزدوی، به مقدمه و تحقیق هانز بیتر لیس، قاهره ۱۳۸۳/هـ/۱۹۶۳م، دارالاحیاءالکتب العربیه، ص ۱۶۷. ماتریدی سمرقندی (م ۳۳۳هـ) عقاید کلامی ابوحنیفه را با استنباط از آثار منسوب به او با ادله کلامی و عقلی ثابت کرد، این عقاید با اعتقادات اشعری چندان تفاوتی ندارد و به عبارتی میانه معتزله و اهل حدیث است و راه ماتریدی، راه اشعری میانه اشعری و معتزله، یعنی ماتریدی به استقلال و استدلال عقل بیشتر از اشعری ولی کمتر از معتزله اهمیت می دهد و چون پیروان او در قسمت شرق بلاد اسلامی بیشتر بودند، احتمال دارد که شیخ علاءالدوله هم حنفی ماتریدی باشد (ر.ک. تاریخ فلسفه در اسلام، میان محمد شریف، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲، ص ۶۹-۳۶۸).
- ۳- طه ۱۲۱/ درباره‌ی حضرت آدم (ع) که از درخت ممنوع خورد و از بهشت رانده شد.
- ۴- ص ۲۴/ در متن، بررسی شده است.
- ۵- شعراء/ ۲۰. درباره‌ی حضرت موسی (ع) که به جانب‌داری از مردی سبطی، مشتی به مخاصم قبطی او زد تا کشته شد.
- ۶- توبه/ ۴۳. در مورد این که پیامبر اکرم (ص) به منافقان اجازه تقاعد از جنگ داد.
- ۷- چهل مجلس، پیشین، ص ۱۹۴.
- ۸- ۱۰۶/ بقره «ماتنسخ من آیه او نسنها نأت بخیر منها او مثلها...» یعنی: هر آیه‌ای را منسوخ یا متروک کنیم، بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم.

۹- «بخاری»، صلاة ۳. «مسلم»، مساجد ۹۴-۹۳-۹۲-۹۰، «مسند احمد»، ۴۵۵-۴۴۸-۴۳۸-۴۲۰-۳۷۹ قوله عن نفسه (ص) انه نسی - موطأ مالک»، ۷۲/۳.

۱۰- ر.ک. یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، زیر نظر دکتر عبدالکریم سروش، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۲۵.
۱۱- «تفسیر تبیان»، آیه ۶۷ سوره انعام. «مجمع البیان» ۳۱۷/۲ و «روض الجنان» ۲۰۳/۴. چاپ قمشه‌ای تهران.

۱۲- در کتب خاصه: «من لا یحضره الفقیه» صدوق، در احکام سهو در نماز، از سعید أعرج و از امام جعفر صادق (ع). شهید اول، در کتاب «الذکری» از قول زراره طی روایتی صحیح از امام محمدباقر (ع). «فروع کافی» از کلینی، «نهاية» شیخ طوسی، «الرواشح السماویة» میرداماد، راشحه ۲۵. «بحار الانوار مجلسی» (۲۱۸/۱۶، چاپ کمپانی). «سفینه البحار» (۱/۶۷۷، کلمه سهو). در کتب عامه: «صحیح» بخاری و مسلم و «سنن» ابوداود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، دارمی طیالسی و «مسند» احمد، «المعجم المفهرس» ۴۴۱۴/۶، «موطأ مالک»، قوت، ح ۲۵ و ۲۶ و «قصر الصلاة»، ح ۷۷.

۱۳- چهل مجلس، صص ۹۴-۱۹۳.

۱۴- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، بنیاد علمی، فکری علامه طباطبایی، ترجمه استاد سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۷، ص ۳۱۴ به بعد.

۱۵- پیشین، صص ۱۳-۳۱۲.

۱۶- حج/۵۲. یعنی؛ پیش از تو رسولی یا پیامبری نفرستاده ایم مگر آن که وقتی کتاب ما را قرائت کرد، شیطان در قرائت وی مداخله کرد، خدا چیزی را که شیطان القا کرده باطل می‌کند و سپس آیه‌های خویش را استوار می‌سازد که خدا دانا

وحکیم است.ر.ک. چهل مجلس.

۱۷-ر.ک. تفسیر طبری، جزء ۱۷، صص ۲۰-۱۱۹ و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۹۲ و الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۳۹-۱۳۷ و کتاب جنایات تاریخ، ج ۳، صص ۴۶-۱۹، در کتاب اخیر چگونگی داستان و رد آن با دلایل علمی به طور مبسوط آمده است، (غرانیق العلی، نام اصنام است.) نقل از لغت نامه دهخدا ذیل غرانیق.

۱۸- تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۴، صص ۹۰-۵۸۹.

۱۹- چهل مجلس، پیشین، ص ۲۶۰.

